

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه جلسه گذشته

در جلسه گذشته بخشی از روایات کتاب الحجه کافی مطرح شد، این روایات به تبیین مقامات ائمه معصومین علیهم السلام می‌پردازد و جایگاه و حقیقت امامت و عصمت را به گونه‌ای روشن می‌کند که امکان وقوع سهو النبی یا اسهاء النبی در مورد پیامبر اکرم یا سایر معصومین علیهم السلام منتفی می‌شود. هرچند امکان ذاتی سهو یا اسهاء النبی (9) وجود دارد، چراکه پیامبر و معصومین ممکن الوجود هستند و برای ممکن الوجود، امکان ذاتی سهو وجود دارد؛ اما این امر از حیث امکان وقوعی مطلقاً منتفی است.

استناد به آیاتی دیگر از قرآن بر جایگاه امامت

همانطور که در جلسه گذشته توضیح دادیم، آیه شریفه «وَكذلكَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِيَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» به وضوح به سه گروه اشاره دارد؛ گروه اول، حضرت رسول اکرم (9) به عنوان مقام بالاتر و شاهد بر گروهی خاص، گروه دوم، عموم مردم و گروه سوم «أُمَّةً وَسَطًا» گروهی که بین رسول و ناس قرار دارند و نقش شاهد بر اعمال مردم را ایفا می‌کنند.

این آیه صریحاً به وجود گروهی خاص اشاره دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله شاهد بر آنهاست و آنان شاهد بر اعمال مردم هستند. این گروه که «أُمَّةً وَسَطًا» نامیده شده‌اند، مقام و جایگاهی بین رسول و مردم دارند. از آنجا که رسول شاهد بر این گروه است، جایگاه آنان فراتر از مردم عادی و در شأن مقام امامت قرار دارد. این گروه خاص، همان ائمه معصومین علیهم السلام هستند که بر اساس نص قرآن، واسطه و شهود میان رسول و مردم معرفی شده‌اند. این آیه دلیلی روشن بر اثبات امامت در قرآن است و برای کسانی که منکر تصریح امامت در قرآن هستند، پاسخ خوبی است.

در باب «مَا فَرَضَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - وَ رَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنَ الْكُونِ مَعَالِئُ مَعَالِيهِمْ السَّلَامُ»، روایت شده است که شخصی از امام باقر (7) در مورد آیه شریفه «اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» [1] پرسید. امام باقر (7) فرمودند: «إِنَّا عَنْهُ» [2]، یعنی خداوند ما را قصد کرده است.

بر اساس این تفسیر، معیت با ائمه (: نه تنها یک دستور اخلاقی، بلکه یک تکلیف شرعی و فقهی است که بر عهده بشر قرار داده شده است. این حکم به معیت با ائمه معصومین، از واجبات دینی محسوب می‌شود و مقدم بر هر نوع دستور اخلاقی، سلوکی یا روش تربیتی است.

قرآن کریم مملو از آیاتی است که به اصل امامت اشاره دارد. این تصور که امامت در قرآن بیان نشده است، نادرست است؛ چراکه به طرق مختلف و در آیات متعدد به این موضوع پرداخته شده است.

از جمله این آیات، آیه شریفه « فَسَاءَ لَوْلَا أَهْلُ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ » [3] است که پیامبر اکرم (9) فرمودند: «أَنَا وَ الْأَئِمَّةُ أَهْلُ الذِّكْرِ» [4]، یعنی ذکر در این آیه به پیامبر و ائمه اطهار (: اشاره دارد. همچنین آیه «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» [5] که امام باقر علیه السلام فرمودند: « إِنَّمَا نَحْنُ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ » [6]، نشان می‌دهد که ائمه همان اهل علم حقیقی هستند.

در آیه « وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ » وَ الرُّسُخُونَ فِي الْأَعْلَامِ » [7] نیز آمده است که امامان معصوم (7) فرمودند: « نَحْنُ الرُّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَ نَحْنُ نَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ » [8].

همچنین در آیه « وَ أَلَوْ اسْتَقُفُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا » [9] روایتی از امام باقر (7) آمده است که فرمودند: « وَ اسْتَقَامُوا عَلَى وَلايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِهِ ع وَ قَبِلُوا طَاعَتَهُمْ فِي أَمْرِهِمْ وَ نَهَيْهِمْ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا يَقُولُ لَأَشْرِبُنَا قُلُوبُهُمُ الْإِيمَانَ » [10]، این بیان نشان می‌دهد که استقامت بر ولایت ائمه و پذیرش اطاعت از ایشان، موجب نزول فیض الهی و تقویت ایمان در قلب می‌شود. بنابراین، هر چه ولایت در قلب انسان قوی‌تر شود، توحید و ایمان به خدا نیز عمیق‌تر خواهد شد.

کلام مرحوم خویی در مورد دعای ماه رجب در شان اهل بیت

در ماه رجب، یک توقیع از حضرت حجت (7) توسط محمد بن عثمان بن سعید وارد شده است که شیخ طوسی در مصباح المتعجل [11] نقل کرده و مرحوم حاج شیخ عباس قمی نیز در مفاتیح الجنان از آن یاد کرده است. این توقیع حاوی دعای مهمی است که در آن آمده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَانِي جَمِيعِ مَا يَدْعُوكَ بِهِ وَلاَةُ أَمْرِكَ» که به معنای درخواست از خداوند به واسطه تمامی معانی است که ولایت امر تو با آن‌ها تو را می‌خوانند. ولایت امر به کسانی گفته می‌شود که مأمونون بر سر خداوند هستند، یعنی آنهایی که خداوند سر خود را در دل آنان قرار داده است. همچنین در ادامه آمده است: «الْمُسْتَبْشِرُونَ بِأَمْرِكَ» که اشاره به کسانی دارد که به امر خدا، مانند قیامت و ظهور حضرت حجت (علیه السلام)، بشارت می‌دهند.

در این توقیع، همچنین آمده است: «الْوَاصِفُونَ لِقُدْرَتِكَ الْمُعْلِنُونَ لِعَظَمَتِكَ» که ولایت امر را توصیف می‌کند. سپس می‌فرماید: «فَجَعَلْتَهُمْ مَعَادِنَ لِكَلِمَاتِكَ وَ أَرْكَانًا لِتَوْحِيدِكَ وَ آيَاتِكَ وَ مَقَامَاتِكَ»، یعنی خداوند ائمه معصومین علیهم السلام را معادن کلمات خود، ارکان توحید، آیات و مقامات خود قرار داده است. این مقامات و صفات الهی تجلی در وجود ائمه معصومین دارد.

در ادامه آمده است: «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ»، که بیانگر این است که بین خداوند و مقامات ایشان در این مقام هیچ تفاوتی وجود ندارد جز اینکه ائمه معصومین عباد و مخلوقات خداوند هستند. در نهایت آمده است: «فَبِهِمْ مَلَأَتْ سَمَاءُكَ وَ أَرْضُكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ» که این امر بیان می‌کند که به واسطه وجود ائمه معصومین، آسمان و زمین پر شده و توحید به طور کامل تجلی یافته است. این نشان می‌دهد که اگر ائمه معصومین علیهم السلام نبودند، توحید به طور کامل شناخته نمی‌شد و تجلی نمی‌یافت.

مرحوم آقای خوئی در معجم رجال الحديث در ذیل خبر بن عبدالله می‌فرماید:

روى توقيعا عن أبي جعفر محمد بن عثمان بن سعيد، و روى عنه ابن عياش، ذكره الشيخ في مصباح المتعجل في أعمال شهر رجب.

أقول: هو مجهول الحال و ابن عياش ضعيف، و تقدم بعنوان أحمد بن محمد بن عبيد الله، و مضمون التوقيع الذي أوله (اللهم إني أسألك بمعاني جميع ما يدعوك به ولاة أمرك)، غريب عن أذهان المتشرعة و غير قابل للإذعان بصوره عن المعصوم ع. [12]

مرحوم خویی می‌فرماید؛ خیر بن عبدالله مجهول الحال است، همچنین ابن عیاش که از او نقل می‌کند، ضعیف است. در ادامه می‌گوید که مضمون توقیع که آغاز آن با «اللهم إني أسألك بمعاني جميع ما يدعوك به ولاية أمرک» است، از اذهان متشرعه دور است. این اشکال غیر از اشکال سندی است و ایشان می‌فرمایند این مضامین نمی‌تواند از معصوم صادر شود.

آقای خوئی در نظر خود، وثوق صدوری را کافی می‌دانند و فقط وثوق خبری را ضروری نمی‌دانند تا بگویند که اگر یک روایت وثوق صدوری پیدا کرد، کافی است. ولی ایشان در اینجا می‌فرمایند که در این مورد، انسان حتی وثوق صدوری هم پیدا نمی‌کند.

نقد حضرت استاد بر کلام مرحوم خویی

عرض ما این است که آیا دلیلی داریم که مضمون یک روایت باید حتماً مطابق با اذهان متشرعه باشد؟ آیا عدم قبول مضامین آن، موجب قطع به کذب روایت می‌شود؟ این بحثی جداگانه است که باید به‌طور دقیق‌تر مورد بررسی قرار گیرد.

پس اگر مضامین برخی روایات برای متشرعه قابل فهم نباشد یا از اذهان آنان دور باشد، این امر به‌خودی‌خود اشکالی ندارد. احتمال دارد که منظور مرحوم خوئی این باشد که خود ائمه معصومین (:) نیز در آیات قرآن، مسئله نفی تشبیه و تنزیه خداوند از مشابهاً را مطرح کرده‌اند: «لیس کمثله شیء» یا «لیس له شبیه و لا مثل»، که به این معنی است که خداوند شبیه ندارد. ذهن متشرعه به واسطه قرآن و روایات شکل گرفته است، و لذا زمانی که در یک روایت آمده «لا فرق بینک و بینها»، این ممکن است برای ایشان سؤالاتی را ایجاد کند.

اما اگر منظور مرحوم خوئی همین باشد، پاسخ آن این است که عبارت «إلا أنهم عبادک» تمام فرق را روشن می‌کند. در جایی که می‌گوییم «لیس له مثل»، معنای آن در خصوص واجب‌الوجود بودن خدا و نفی هرگونه تشبیه جسمانی به او است. اما زمانی که گفته می‌شود «إلا أنهم عباد»، به این معنا است که ائمه معصومین (:) ممکن‌الوجود هستند، جسم دارند، نیازمند مکان و شرایط مادی‌اند، و این تفاوت‌ها واضح و غیرقابل‌انکار است. بنابراین، شبهه تشبیه و مثلیت خدا و ائمه کاملاً رفع می‌شود.

در نهایت، این که گفته می‌شود «لا فرق بینک و بینها»، به‌هیچ‌وجه به معنای شبیه بودن خداوند و ائمه در تمام جهات نیست. بلکه مقصود این است که ائمه معصومین (:) تجلیات تام و کامل خداوند هستند؛ در آن‌ها قدرت و علم الهی به کمال ظهور می‌کند. این‌ها علم به «ما کان و ما یکون و ما هو کائن» إلى یوم القیامه دارند و در حقیقت، تجلی علم و قدرت خداوند در آنان به‌طور کامل نمایان است.

بنابراین، غیر از اشکال سندی که به ابن عیاش یا خیر بن عبدالله وارد است، ایشان به اشکال مضمونی نیز اشاره دارند که به دو محور تقسیم می‌شود: اول اینکه این مضمون از اذهان متشرعه دور است. در پاسخ به این اشکال باید گفت که ما در روایات مضامینی مانند «کائن حیث لا کون» و «کائن لا عن علّة» [13] داریم که اصلاً هیچ ذهن متشرعه‌ای نمی‌تواند این مضامین را درک کند. همچنین، در نهج البلاغه و سایر روایات ائمه معصومین (:) تعبیری چون «وصف ندارد» و «موصوف بلا وصف» آمده است. این‌ها روایاتی هستند که حتی حکما و فلاسفه هم قادر به فهم آن‌ها نیستند. پس جای تعجب نیست که برخی عبارات دعایی از اذهان متشرعه دور باشد. در واقع، روایاتی وجود دارند که برای فهم آن‌ها به قواعد فلسفی خاص نیاز است و نه برای متشرعه و نه برای عرف عام قابل فهم نیستند.

عبارت «لا فرق» بدین معناست که این بزرگواران در تجلی صفات و افعال الهی، مظهر تام و کامل خداوند هستند، نه اینکه از حیث وجود و ذات با خداوند تفاوتی نداشته باشند. این نکته‌ای است که برخی اساتید بزرگوار نیز بر آن تأکید دارند. آنان فرموده‌اند که اینجا «لا فرق» به هیچ‌وجه به معنای تشابه ذات ائمه با ذات الهی نیست. اگر این عبارت به معنای شباهت ذاتی بود، سخنی کفرآمیز می‌شد و عبارت «إلا أنهم عبادک» نیز استثنای منقطع به شمار می‌آمد، در حالی که این استثنا کاملاً متصل

است و بدین معناست که ائمه در افعال و صفات، مظهر تام تجلی خداوند هستند، اما در عین حال، تفاوت آنها با خداوند در همین است که آنان عبد خدا هستند. مرگ بر آنان عارض می‌شود، و تمام خصوصیات ممکنات بر آنان نیز جاری است. با این حال، آنها مظهر تام، کامل و جامع صفات و افعال الهی به شمار می‌آیند و از این جهت، «لا فرق» معنا پیدا می‌کند.

در قرآن کریم آمده است «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» [14] که نشان می‌دهد خداوند تمامی اسماء و صفات خود را به آدم تعلیم داد. این نکته جای هیچ‌گونه تردیدی باقی نمی‌گذارد که اهل بیت مظهر تام صفات الهی هستند، چرا که این آیه، متن قرآن است و نه روایت که نیاز به بررسی سندی داشته باشد.

در مورد روایت رجبیه که از خیر بن عبدالله نقل شده و شیخ طوسی نیز آن را ذکر کرده است، مرحوم آقای خوئی اشکالات سندی مطرح می‌کنند. ایشان به دو مسئله اشاره دارند: اول، راوی این روایت یعنی ابن عیاش که از نظر رجالی ضعیف است؛ و دوم، خود خیر بن عبدالله که مجهول الحال محسوب می‌شود. این دو اشکال سندی، به نظر مرحوم خوئی موجب تضعیف روایت می‌شود.

با این حال، اگر از اشکال سندی بگذریم و مسئله را از منظر تسامح در ادله سنن بررسی نماییم، می‌توان گفت که این قاعده اشکالات سندی را مرتفع می‌سازد. تسامح در ادله سنن در مواردی کاربرد دارد که برای عمل خاصی ثوابی ذکر شده باشد و فرد به امید حصول آن ثواب، عمل را انجام دهد. اگر بپذیریم که روایت رجبیه نیز مشمول این قاعده است، در نتیجه عمل بر اساس مضمون آن با نیت رجاء مواجه خواهد بود، حتی اگر سند روایت از نظر رجالی مخدوش باشد.

بنابراین، در عمل به این روایت می‌توان به قاعده تسامح استناد کرد، به شرط آنکه مضمون روایت ثوابی را متضمن باشد و عمل بر پایه امید به تحقق آن ثواب انجام شود.

فرمایش مرحوم آقای خوئی در این مورد، به نظر می‌رسد از جهاتی قابل نقد باشد و نمی‌توان آن را کاملاً پذیرفت. یکی از تفاوت‌های روشنی که میان مرحوم امام خمینی و مرحوم آقای خوئی در این مسائل وجود دارد، رویکرد آنها به دعاها و زیارت‌هاست.

مرحوم آقای خوئی در مواردی مانند این روایت رجبیه، به دلیل اینکه مضمون آن را «دور از اذهان متشرعه» می‌داند، آن را غیرقابل اذعان به صدور از معصوم (7) معرفی می‌کند. اما این استدلال به خودی خود جای تردید دارد. اگر ملاک دور بودن از اذهان متشرعه باشد، بسیاری از دعاها و زیارت‌های معتبر نیز ممکن است مشمول چنین حکمی شوند.

برای نمونه، زیارت جامعه کبیره که مورد قبول و استناد بسیاری از علماست، سرشار از مضامین بلند و عمیق است که از نگاه عرف متشرعه، بسیار فراتر از فهم عمومی است. آیا می‌توان به همین دلیل، نسبت به صدور آن از معصوم علیه‌السلام تردید کرد؟ مسلماً خیر. عمق مضامین و پیچیدگی‌های معرفتی دعاها و زیارت‌ها، نه تنها دلیل بر عدم صدور از معصوم نیست، بلکه نشان‌دهنده اتصال آنها به منابع عالی وحیانی است که درک کامل آن، نیازمند تأملات معرفتی و فلسفی است.

بنابراین، اینکه مرحوم آقای خوئی مضامین بلند و عمیق را دلیلی بر «غیر قابل اذعان بودن» می‌داند، به نظر می‌رسد فرمایشی تام نباشد. معیار صدور از معصوم را نمی‌توان صرفاً با میزان تطابق با اذهان عمومی متشرعه سنجید، بلکه باید به شواهد دیگری از جمله انسجام با سایر معارف دینی و محتوای توحیدی توجه داشت.

شیخ صدوق در کتاب خصال از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل کرده است که حضرت فرمودند: «إِپَاکُم وَالْغُلُو فینا»؛ یعنی درباره

ما غلو نکنید و از حدود عبودیت ما فراتر نروید. سپس می‌فرمایند: «قولوا إنا عبيدٌ مربوبون»؛ تأکید کنید که ما بندگان خداوند هستیم و تحت ربوبیت او قرار داریم. این همان مفهومی است که در دعاها نیز آمده است، مانند عبارت: «إلا أنهم عبادك»، که بر بندگی اهل‌بیت علیهم‌السلام در برابر خداوند متعال تصریح دارد.

حضرت در ادامه می‌فرمایند: «قولوا فی فضلنا ما شئتم»؛ هر چه می‌خواهید درباره فضائل ما بگویید، اما عبودیت و مربوب بودن ما را در نظر داشته باشید و تمام احکام عبودیت را درباره ما جاری کنید. پس از تأکید بر بندگی ما، می‌توانید در علم، قدرت و دیگر مقامات ما هرچه می‌خواهید بگویید و هیچ مانعی در این باره وجود ندارد.

این بیان، چارچوبی روشن برای شناخت جایگاه اهل‌بیت (: ارائه می‌دهد؛ از یک سو، عبودیت و مربوبیت ایشان به‌عنوان مخلوق خداوند نباید فراموش شود؛ و از سوی دیگر، عظمت فضائل و مقامات ایشان در علم و قدرت و دیگر صفات قابل بیان و توصیف است، بی‌آنکه غلو و افراطی صورت گیرد.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

[1] . التوبة (٩): ١١٩.

[2] کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی (اسلامیه)»، ج 1، ص 515، حدیث 1.

[3] قرآن: سوره النحل، آیه 43.

[4] الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجَلَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الذِّكْرُ أَنَا وَ الْأَئِمَّةُ أَهْلُ الذِّكْرِ (الکافی (اسلامیه)، ج 1، ص 210).

[5] «قرآن کریم»، سوره زمر، آیه 9.

[6] عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ بْنِ الْقَاسِمِ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ سَعْدِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع إِنَّمَا نَحْنُ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ عَدُوْنَا وَ شِيعَتُنَا أُولُوا الْأَلْبَابِ. (الکافی (اسلامیه)، ج 1، ص 212، حدیث 1).

[7] «قرآن کریم»، سوره آل عمران، آیه 7.

[8] عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحُرِّ وَ عِمْرَانَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: نَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَ نَحْنُ نَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ. (الکافی (اسلامیه)، ج 1، ص 213، حدیث 1).

[9] «قرآن کریم»، سوره الجن، آیه 16.

[10] أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ مُوسَى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى - وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا [10] قَالَ يَعْنِي لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى وَ لَايَةِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِهِ ع وَ قَبِلُوا طَاعَتَهُمْ فِي أَمْرِهِمْ وَ نَهَبَهُمْ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا يَقُولُ لِأَشْرَيْنَا قُلُوبَهُمْ الْإِيمَانَ وَ الطَّرِيقَةَ هِيَ الْإِيمَانُ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ وَ الْأَوْصِيَاءِ. (الکافی (اسلامیه)، ج 1، ص 220، حدیث 1).

[11] أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ عَنْ ابْنِ عِيَّاشٍ قَالَ مِمَّا خَرَجَ عَلَى يَدِ الشَّيْخِ الْكَبِيرِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ بْنِ سَعِيدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مِنَ النَّاحِيَةِ الْمُقَدَّسَةِ مَا حَدَّثَنِي بِهِ خَيْرُ بْنُ خَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كَتَبْتُهِ مِنَ التَّوْقِيعِ الْخَارِجِ إِلَيْهِ - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ادْعُ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ رَجَبٍ - اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَانِي جَمِيعَ مَا يَدْعُوكَ بِهِ وَ لَدَا أَمْرِكَ الْمَأْمُونُونَ عَلَى سِرِّكَ الْمُسْتَشِيرُونَ بِأَمْرِكَ الْوَاصِفُونَ لِقُدْرَتِكَ الْمُعْلَمُونَ لِعَظَمَتِكَ أَسْأَلُكَ بِمَا نَطَقَ فِيهِمْ مِنْ مَشْيَيْكَ فَجَعَلْتَهُمْ مَعَادِنَ لِكَلِمَاتِكَ وَ أَرْكَانًا لِتَوْحِيدِكَ وَ آيَاتِكَ وَ مَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تَعْطِيلُ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ يَعْرِفُكَ بِهَا مَنْ عَرَفَكَ لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا [11] إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ فَتَقْهَا وَ رَتَقْهَا بِيَدِكَ بِدُؤُهَا مِنْكَ وَ عَوْدُهَا إِلَيْكَ أَعْضَادًا وَ أَشْهَادًا وَ مَنَاءً وَ أَدْوَادًا وَ حَفَظَةً وَ رُؤَادَ فَبِهِمْ مَلَأْتَ سَمَاءَكَ وَ أَرْضَكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ فَبِذَلِكَ أَسْأَلُكَ وَ بِمَوَاقِعِ الْعِزِّ مِنْ رَحْمَتِكَ وَ بِمَقَامَاتِكَ وَ عِلَامَاتِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَنْ تَزِيدَنِي إِيْمَانًا وَ تَتَّبِعْتَنِي يَا بَاطِنًا فِي ظُهُورِهِ وَ ظَاهِرًا فِي

بُطُونِهِ وَ مَكُونِهِ يَا مُفَرِّقًا بَيْنَ النُّورِ وَ الدِّيَّانِ يَا مَوْصُوفًا بِغَيْرِ كُنْهِ وَ مَعْرُوفًا بِغَيْرِ شَيْءٍ حَادٍّ كُلِّ مَحْدُودٍ وَ شَاهِدَ كُلِّ مَشْهُودٍ وَ مُوجِدَ كُلِّ مَوْجُودٍ وَ مُحْصِيَّ كُلِّ مَعْدُودٍ وَ قَادِدَ كُلِّ مَفْقُودٍ لَيْسَ دُونَكَ مِنْ مَعْبُودٍ أَهْلَ الْكِبَرِيَاءِ وَ الْجُودِ يَا مَنْ لَا يُكَيِّفُ بِكَيْفٍ وَ لَا يُؤَيِّنُ بِأَيْنٍ يَا مُحْتَجِبًا عَنْ كُلِّ عَيْنٍ يَا دِيمُومَ يَا قَيُّومَ وَ عَالِمَ كُلِّ مَعْلُومٍ صَلِّ عَلَى عِبَادِكَ الْمُتَتَجِبِينَ وَ بَشِّرْكَ [11] الْمُحْتَجِبِينَ وَ مَلَائِكَتَكَ الْمُقَرَّبِينَ وَ بِهِمُ الصَّافِينَ الْخَافِينَ وَ بَارِكْ لَنَا فِي شَهْرِنَا هَذَا الْمُرْجَبِ الْمُكْرَمِ وَ مَا بَعْدَهُ مِنَ الْأَشْهُرِ الْحُرْمِ وَ أَسْبِغْ عَلَيْنَا فِيهِ النِّعَمَ وَ أَجْزِلْ لَنَا فِيهِ الْقِسَمَ وَ أَبْرِزْ لَنَا فِيهِ الْقِسَمَ بِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ الَّذِي وَضَعْتَهُ عَلَى النَّهَارِ فَأَضَاءَ وَ عَلَى اللَّيْلِ فَأَظْلَمَ وَ اغْفِرْ لَنَا مَا تَعْلَمُ مِنَّا وَ لَا نَعْلَمُ وَ اعْصِمْنَا مِنَ الذُّنُوبِ خَيْرَ الْعِصَمِ وَ اكْفِنَا كَوَافِي قَدْرِكَ وَ اْمُنُّنْ عَلَيْنَا بِحُسْنِ نَظَرِكَ وَ لَا تَكِلْنَا إِلَى غَيْرِكَ وَ لَا تَمْنَعْنَا مِنْ خَيْرِكَ وَ بَارِكْ لَنَا فِيمَا كَتَبْتَهُ لَنَا مِنْ أَعْمَارِنَا وَ أَصْلِحْ لَنَا خَبِيئَةَ أَسْرَارِنَا وَ أَعْطِنَا مِنْكَ الْأَمَانَ وَ اسْتَعْمِلْنَا بِحُسْنِ الْإِيمَانِ وَ بَلِّغْنَا شَهْرَ الصِّيَامِ وَ مَا بَعْدَهُ مِنَ الْأَيَّامِ وَ الْأَعْوَامِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ. (طوسي، محمد بن حسن - مرواريد، على اصغر، «مصباح المتجهد»، ج 2، ص 804).

[12] خويي، سيد ابوالقاسم، «معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة»، 1372، ج 8، ص 87.

[13] مجلسي، محمداقبر بن محمدتقي، «بحار الأنوار»، ج 4، ص 247.

[14] «قرآن كريم»، سورة بقره، آيه 31.

منابع

علاوه بر قرآن.

خويي، سيد ابوالقاسم، معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة، بی‌نا، بی‌جا، 1372.

طوسي، محمد بن حسن - مرواريد، على اصغر، مصباح المتجهد، بی‌جا، 1411.

كليني، محمد بن يعقوب، الكافي (اسلاميه)، تهران، دار الكتب الإسلامية، 1363.

مجلسي، محمداقبر بن محمدتقي، بحار الأنوار، بيروت، دار إحياء التراث العربي، 1403.